

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و
آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيّما بقيّ الله في الأرضين اروحنا فداه و عجل الله
تعالى فرجه الشريف

بعد از اینکه دو طریق برای احراز عدم ردع از ناحیه شارع بیان شد که طریق اوّل آن دو
تقریب داشت این بحث را طرح می‌کنند که آیا به واسطه این دو طریق می‌توانیم عدم
ردع شارع را از سیره‌های مستحدثه هم کشف کنیم یا خیر؟ و این بحث خیلی مهم است.

ما سیره‌هایی داریم که مستحدث است، می‌دانیم در زمان شارع نبوده است، مثل سیره
عقلاء بر عقد تأمین اجتماعی، این نبوده است و یک امری است که الان سالیان و
دهه‌هایی است که این در تمام ممالک عالم رایج شده است. آیا می‌توانیم عدم ردع شارع
را نسبت به این از آن دو طریق اثبات کنیم یا نه؟

یا اینکه الان در عالم مرسوم شده است، سیره بر این قرار گرفته است که اسناد رسمی
که در کشوری طبق یک ضوابط و قواعدی قرار می‌دهد این معتبر است، در دادگاه‌ها و
همه جا برای آن اعتبار قائل هستند، حتی ممکن است بیّنه را بگویند فایده ندارد که دو نفر
بیانند شهادت بدهند، سند می‌خواهد. الان یک قانونی هم داریم که ما هم اشکال می‌کنیم
این مطلب را، فرض کنید از علماء قبل نوشته‌هایی وجود دارد که کسانی می‌آیند و
نوشته‌اند اینجا وقف است یا برای زید است یا ... الان ممکن است بعضی از اطلاعات و
قوانین می‌گوید که این معتبر نیست، اگر سند رسمی دارید فیها، ندارید هیچ. اعتبار به سند
رسمی می‌دهند!

یا در سنین افراد می‌گویند شناسنامه را نگاه کن هر چه در شناسنامه نوشته است آن را
ملاک سن قرار می‌دهند، از نظر بلوغ و غیر بلوغ احکام مختلفی در دادگاه این بالغ است یا
بالغ نیست، اگر بالغ است در دادگاه یک حکم دارد، اگر بالغ نیست یک حکم دیگر دارد،
سیره بر چه چیزی قرار گرفته است؟ الان سیره عقلاء عالم این است که ملاک همان
شناسنامه است، کارت شناسایی او است. اینها یک سیره‌هایی است که در زمان
معصومین قطعاً نبوده و الان رایج شده است.

اگر اینها را شارع امضاء کند و قبول داشته باشد خیلی خوب، اما اگر قبول ندارد پس
حجّیت ندارد.

آیا می‌توانیم به همین دو طریقی که گفتیم نسبت به این سیره‌ها اثبات عدم ردع کنیم یا
نمی‌توانیم؟

این بحث، بحثِ خیلی مهمّی است که قبل از ورود به این بحث می‌گویند دو مقدّمه را باید

توجه کنیم؛

مقدمه اولی این است که یک نظریه‌ای وجود دارد و آن این است که ما اصلاً نیازی به سیره‌های مستحدثه نداریم چون احکام این موارد که سیره بر آن قائم شده است اینها را شارع معین کرده است به واسطه فرمایشاتی که فرموده است، و لو به عمومات، و لو به اطلاعات، و لو به اصول عملیه، اینها را مشخص کرده است بنابراین ما دیگر نیازی به این سیره‌ها نداریم چون می‌دانیم که شارع چکار کرده است، یا ردع را یا عدم ردع را به واسطه اینها کشف می‌کنیم.

توضیح مطلب: الان شما می‌خواهید ببینید آیا سیره عقلاً بر اینکه تأمین اجتماعی درست است یا نه می‌خواهید از باب سیره درستش کنید؟ ما می‌گوییم شارع فرموده است «أوفوا بالعقود» این یک عقد است و با عموم «أوفوا بالعقود» یا اطلاق «أوفوا بالعقود» حکم این را روشن کرده است، دیگر چه نیازی داریم که بگوییم آیا این سیره را ردع کرده است یا ردع نکرده است، بلکه چون صحت این بیمه اجتماعی و نفوذ آن مطابق با «أوفوا بالعقود» شرع است می‌فهمیم که ردع نکرده است، دیگر به این تاریخ ما چه احتیاج داریم؟

پس وقتی شارع خودش سخنی گفته است در کتابش، در فرمایشات اولیانش سخنی گفته است که از آن سخن می‌فهمیم که این را ردع نکرده است بلکه امضاء کرده است و قبول دارد، و حتی لازم نیست کلمه امضاء را اینجا بگوییم، یعنی حکمی دارد که با این توافق دارد دیگر چه احتیاجی داریم که از این راه بخواهیم کشف کنیم؟

یا اینکه یک دلیلی داریم که با آن دلیل می‌فهمیم که این را قبول ندارد. مثلاً فرموده است «الأشياء كلّها على ذلك حتى تستبين أو تقوم به البينة» فرموده است تمام موضوعات «الأشياء كلّها» این حدیث صدر دارد، مثال زده است چه چه چه ... که «لعله أختك ...» می‌خواهد با یکی ازدواج کند نمی‌داند نکند این خواهر رضاعی او باشد، مثلاً یک جایی زلزله آمده است و آنها آن موقع جدا شدند، احتمال می‌دهد اینطور باشد، یا یک مالی را می‌خواهد بخرد احتمال می‌دهد که این سرقت یا دزدی باشد و برای خودش نباشد، یا نه اشتباه کرده است مال خودش نبوده است و برای دیگری بوده است و خیال کرده است که بایع برای خودش است و می‌فروشد، همینطور ... حضرت فرموده‌اند اینها هیچ اشکالی ندارد ندارد ... بعد یک قانون کلی فرمود «الأشياء كلّها على ذلك حتى تستبين» استنباه پیدا کند یعنی روشن روشن روشن بشود برای شما و علم پیدا کنید، «أو تقوم به البينة» الان بزرگان که می‌گویند حتی خبر عدل واحد دیگر حجّت نیست مثل امام، و لو سیره عقلاء این است که به خبر ثقه هم حتی عمل می‌کنند فکیف بعدل، سیره عقلاء این است که یک آدم معتمد در موضوعات به او عمل می‌کنند، ایشان می‌گویند شارع این سیره را ردع کرده و حکم مخالف این سیره دارد به دلیل همین روایت، فرموده است یا باید یقین پیدا کنید یا باید بیّنه بیاید، عدل واحد که یقین نمی‌آورد بیّنه هم که نیست.

یا خبر ثقه که محقق خوئی و امثال این بزرگواران می‌فرمایند که عدالت هم نمی‌خواهد همین که آدم ثقه معتمدی باشد کفایت می‌کند، اینها می‌گویند که نه کفایت نمی‌کند چون «حتى تستبين أو تقوم به البينة» پس این روایت چه می‌گوید؟ می‌گوید این اسناد به درد نمی‌خورد چون این اسناد که برای شما یقین نمی‌آورد، نه تستبان است و نه تقوم به البینه است، هیچ کدام نیست.

البته در این روایت در محلّ خودش صحبت است که محقق خوئی «حتّیّ تستیین أو تقوم به البینه» را اینطور معنا می‌کند که «حتّیّ تستیین» یعنی خود به خود برای شما آشکار بشود و «تقوم به البینه» معنای بیّنه دو شاهد عادل نیست بلکه ما بیّین الشیء است و خبر ثقه هم ما بیّین الشیء است، عدل واحد هم ما بیّین الشیء است، آنها را داخل در این بیّنه می‌کند.

خب این مبنی بر این است که ما بگویم بیّنه در لسان شارع یک حقیقت شرعی و یا متشرّعه‌ای پیدا نکرده است، اما اگر استقراء کلمه بیّنه در السنه شارع به ما نشان بدهد که این بیّنه آن معنای لغوی را ندارد، یعنی دو شاهد عادل. فلذا بعضی تلامذه مرحوم آقای خوئی مثل شیخنا الاستاد آقای تبریزی قدّس سرّه در کلماتشان است که می‌گویند بیّنه را اینطور نمی‌شود معنا کرد و لو ایشان کثیر الموافقه با استادشان هستند اما یکی از مواردی که موافقت نکردند همینجا است که ایشان هم می‌گویند خیر این بیّنه یعنی همان «إثما أقصى بالبیّنات و الأیمان حتّیّ...» جاهای دیگر بیّنه بیّنه... این کلمه به معنای دو شاهد عادل شده است در لسان شارع.

س: استاد جا به جا نمی‌شود گفت فرق می‌کند؟ یک جا بیّنه یک معنا پیدا کند با قرائنی که هست و ...

ج: یک جا ممکن است به معنای لغوی باشد که در سوره مبارکه بیّنه معلوم است که آنجا دو شاهد عادل نیست اما معمولاً در لسان شارع که می‌گویند بیّنه قائم بشود ... می‌گویند اینطور است.

حالا این بحث مربوط به فقه است، می‌خواستم اینجا فقط از باب مثال و روشن شدن مسأله عرض کنم.

خب می‌گویند حرف شارع مخالف این سیره است، دارد روشن می‌کند دیگر، سیره را می‌خواهی چه کنی ... شارع گفته است بیّنه باید باشد، اسناد رسمی که اگر یقین آور نباشد که بیّنه نیست، علم که نمی‌آورد بیّنه هم که نیست، پس برای ما روشن است، چه نیازی داریم.

اینهایی که مثال زدیم همه اینها دلیل شرعی بر آنها بود، یک مواردی هم ممکن است با اصل عملی روشن بشود، شارع با اصل عملی وظیفه ما را روشن کرده است و چیزی برای ما باقی نگذاشته است، فلذا ما می‌گوییم در اسلام بن بست نیست حتّیّ در عصر غیبت. یک فقیه متضلع هر چه از او بررسی بالاخره یا به کتاب یا به سنّت یا به اصول عملیه می‌تواند جواب بدهد، بن بست وجود ندارد.

حالا در اینجا، الان یک چیزی در دنیا رایج شده است که در ایران هم یک مقدار رایج شده است که آن بیع به حسب زمان است، می‌گویند این طبقه دوّم این هتل فروردین برای فلان دستگاه است؛ می‌فروشد اما فروش در این مقطع خاص است، می‌فروشد این ساختمان را، این هتل را در فروردین به فلان دستگاه یا فلان شخص، این در فروردین برای او است مثل اینکه خانه برای خودش است و خریده، این هم در فروردین همینطور است، می‌تواند اجاره بدهد و ... فروردین که تمام شد دیگر برای او نیست، مثلاً اردیبهشت فروخته است به یک کس دیگر. آیا بیع زمانی چطور است؟ می‌شود یا نمی‌شود؟

خب شارع وظیفه ما را روشن کرده است با چه چیزی؟ با اینکه ما شک می‌کنیم که این

درست است یا نه، می‌گوییم قبلاً که این ملک شما نبوده است استصحاب عدم ملکیت شما می‌شود و قبلاً هم که این ثمن برای بایع نبود استصحاب عدم. با همین اصلی که ما با آن اصلاً الفساد در معاملات درست می‌کنیم. دلیل اصلاً الفساد در معاملات چیست که در مکاسب خواندیم؟ استصحاب است. که شک می‌کنیم آن اثر و آن نقل و انتقال به واسطه این معامله انجام شد یا نه؟ با اصل عملی شارع برای ما روشن کرده است، با اصل عملی گفته است الان نمی‌دانی این منتقل شده است بگو این متاع از این آقای که قبلاً مالکش بوده است به این آقا منتقل نشده است و این متاع هم از این آقا به آن آقا که منتقل نشده است، استصحاب عدم می‌کنیم. پس با اصول عملیه روشن کرده است.

بنابراین اینکه ما می‌خواهیم اینجا بحث کنیم که آیا به این دو طریق گذشته می‌توانیم احراز کنیم و به دست بیاوریم عدم ردع شارع را از سیر مستحدثه، این بحث در صورتی قابل طرح است که ما مبنایمان این نباشد که الان گفتیم که شارع به واسطه عمومات و اطلاقاتش و حتی اصول عملیه تمام وقایع آنیه را روشن کرده است، این را نگوییم. اما اگر گفتیم نه اینطور نیست، روشن نکرده است؛ مثلاً گفتیم مثل بعضی از بزرگان که می‌گویند «أوفوا بالعقود» برای عقود رایجه در عصر صدور روایت است و انصراف به آن دارد پس بنابراین «أوفوا بالعقود» از دست ما گرفته می‌شود دیگر و هکذا. یا شما با استصحاب اینجا خواستید درست کنید می‌گوید استصحاب در شبهات حکمیه جاری نمی‌شود، با استصحاب نمی‌شود فهمید. اگر گفتیم ما چنین عمومات و اطلاقاتی نداریم که وظایف ما را روشن کند قهراً به این بحث نیاز پیدا می‌کنیم آن وقت که آیا می‌توان عدم ردع این سیره را احراز کرد تا با او استنباط حکم شرعی بکنیم یا خیر؟

س: ...

ج: در سیره معاصره این نمی‌آید چون در سیره معاصره ما نمی‌توانیم بدون فحص و اینها، امام حاضر است، معاصر هستیم، نمی‌توانیم به عمومات، به اصول عملیه عمل کنید، اما اگر سیره پیش رویش بود و سکوت کرد این حکم را برای ما روشن می‌کند و احتیاج به فحص ندارد.

خب این مقدّمه اولی.

س: ...

ج: حالا وظیفه ما را در حقیقت روشن کرده است دیگر.

س: ...

ج: بله. می‌گوید بله هر وقت شک کردید این کار را بکن، من هم شک کردم و ... عقلاء که برای من علم نمی‌آورد. می‌گوید اگر شک دارید بگو به ملکیت او باقی است.

س: آن وقت این ردع سیره می‌شود؟

ج: بله، ردع سیره می‌شود یعنی نیاز به این سیره نداریم که بگوییم اثبات می‌توانیم بکنیم یا نمی‌توانیم بکنیم.

س: ...

ج: نیاز نداریم. حرف بر سر نیاز نداشتن است.

س: ...

ج: این هم یک جاهایی خوب است، نه همه جا.

«جریان الطریقین المذكورین فی السیر المستحدث»: إنّ الطریقین المذكورین علی تقدیری تمامیتها هل یُستكشف بها عدم الردع بالنسبة إلى السیر المستحدث أيضاً؟ یعنی علاوه بر معاصره أيضاً سیره مستحدثه را هم می‌شود به او کشف کرد عدم ردع نسبت به او؟ «أم یختصّ ذلك بالسیر المعاصر» یعنی معاصره للمعصوم. «و قبل الإجاب» عن هذا التساؤل ینبغی ذکر متقدمین» قبل از جواب به این سؤال باید دو مقدمه ذکر کنیم، سزاوار است.

«المقدم الأول: تحديد دائرة الحاج إلى البحث» مشخص کنیم دایره نیاز به این بحث را نسبت به سیره‌های مستحدثه.

«إنّ هذا البحث إنّما یحتاج الیه علی القول بلزوم إثبات عدم الردع» اگر ما گفتیم ما برای عمل به سیره نیاز به عدم ردع داریم، اگر گفتیم ... را نداریم اصلاً که هیچ، اگر گفتیم نیاز به عدم ردع داریم کجا نیاز به این بحث داریم؟ «إنّما یحتاج إلیه (به این بحث) علی القول بلزوم إثبات عدم الردع بالنسبة إلى السیر المستحدثه» اگر گفتیم نیاز به اثبات عدم ردع داریم آن وقت به نسبت به سیر مستحدثه هم جای این بحث است و نیاز به این بحث هست. و اما اگر گفتیم ما نسبت به سیره‌های مستحدثه احتیاجی عدم ردع نداریم چون کاری به سیره نداریم، از یک راه دیگر و از یک جای دیگر وظایف ما روشن شده است، ما سیره مستحدثه را می‌خواهیم چه کار کنیم؟ دیگر نیازی به این بحث نداریم که آیا شارع ردع کرده است یا نکرده است.

«و أمّا علی القول بأنّ موقف الشارع محرز لنا دائماً بالنسبة إليها» یعنی به نسبت به سیره‌های مستحدثه موقفش است، این بنسب إليها یعنی خود سیره نه، یعنی موردش. «و لو بملاحظه العمومات الواردة فی الاصول العملیة» و لو این موقف شارع به لحاظ عموماتی که در اصول عملیه وارد شده است مثل استصحاب برای ما روشن باشد. در هر صورت «فلا مجال للبحث المذكور» دیگر مجالی برای این بحث نخواهد بود. مجال نخواهد بود به این معنا که یعنی نیازی به آن نداریم. چرا؟ چون از دو صورت خارج نیست: یا از آن چیزها موافقت شارع را می‌فهمیم یا مخالفتش را می‌فهمیم، موافقتش را فهمیدیم همین دلیل است بر... دیگر نیازی به ردع کردن این نداریم، موافقت دارد دیگر، خودش دارد این حرف را به ما می‌زند، اگر هم ردع می‌کند دلیل داریم که ردع می‌کند، ردع کرده است دیگر، تمام، دیگر حالت انتظاره‌ای ندارد.

س: ...

ج: بله، اگر یک مواردی بوده است و با این می‌خواهیم بفهمیم بله، اما نظریه‌ای که می‌گوید همه چیزها حتی خصوصیات جهاتش را شارع برای ما روشن کرده است، به عمومات، به اطلاقات، به اصول عملیه، دیگر چیزی بر زمین نمانده است که شما بخواهید اثبات کنید که این سیره ردع شده است یا ردع نشده است.

س: ...

ج: حالا بخوانم تا معنا کنم.

«إذ على تقدير كون مفاد السير موافقاً للعمومات» اگر مفاد سیره موافق عمومات است، «يُحرز بها إضاء السير» مثل چه؟ کجا گفتم موافق عمومات است؟ مثالی که زدم کجا موافق عمومات بود؟ تأمین اجتماعی بود. تأمین اجتماعی یک عقد است، یک قرارداد است بین بیمه گذار و بیمه کننده، یک قراردادی است بین آنها، أوفو بالعقود آن را گرفت، یا اگر صلح و مصالحه کردند ادله «الصلح جائز» آن را گرفت و هکذا، می‌گوییم ادله گرفته است دیگر. پس اینکه موافق این است پس دیگر جا برای عدم ردع نمی‌ماند، اینجا باید گفت ردع نکرده است دیگر، ردع نکرده است این سیره را، قبول دارد. قبل از اینکه این سیره هم درست بشود او قبول داشته است و بلکه چون قبول داشته است یک کد به انسان‌ها می‌داده که بروید یک راه‌های خوبی پیدا کنید، الان این عمومات شرعیه و اطلاعات شرعیه یک پیام دارد و حالا از حوزه خیلی‌ها توقع دارند اما ما می‌گوییم این کار حوزه نیست، این کار جاهای دیگر است که بنشینند بر اساس این عمومات و اطلاعاتی که شارع گفته‌اند مهندسی کنند اقتصاد را، سیاست را، چیزهای دیگر را. مثل شخصی که در کلاس تئوری‌ها را می‌خواند و بعد یک زمینی به او می‌دهند و می‌گویند طبق آن تئوری‌هایی که خواندی حالا یک نقشه برای اینجا بکش که خیلی کارآمد باشد. شارع این کار را کرده است دیگر، عمومات را فرموده است، فرموده «أوفوا بالعقود» من هر عقدی را می‌گویم جایز است و می‌گویم درست است (اگر اینطور گفته باشد و معنای عبارت این باشد) هر عقدی را گفتم درست است مگر آنهایی که استثناء کردم، شما برو استثناءهایش را ببین حالا برای نظام بانک طبق این هر عقدی که من گفته ام درست است، فکرش را بکن و یک نظام درستی برای بانک درست کن، این کار حوزه نیست، حوزه باید تئوری‌ها را بگوید، چون نقشه کشیدن هزار جور اطلاعات مختلف می‌خواهد حالا مناسب با این وضع چطور عقدی است؟ بله می‌شود همکاری و همفکری کرد و با هم بنشینند اما اینجا کار جاهایی است که این کبریات را بگیرند و مهندسی کنند.

خب شارع اینجا چکار کرده است؟ مردم الان نشسته‌اند فکر کرده‌اند و گفته‌اند برای اینکه ما این مشکلات را حل کنیم و یک کسی بعداً برایش مشکل پیش می‌آید بعداً بالاخره حوادث پیش می‌آید و آن موقع پول ندارد چکار کند؟ از قبل بشر فکر کرده است دیگر، گفته است به این شکل یک تأمین اجتماعی درست کنیم، یک عقدی. حالا برای چیزهای دیگر و چیزهای دیگر می‌شود این نوآوری‌ها را کرد. دیگر احتیاجی نداریم، به قول ایشان حتی احتیاج به امضاء هم نداریم اگرچه خود به خود امضاء هست، اگر چه خود به خود ردع نیست، ردع نکرده است اینجا.

س: ...

ج: بله، آن که دارد می‌گوید «أوفوا بالعقود» همه سیره‌ها را دارد می‌بینید و قانون وضع کرده است برای عالم الی یوم القیامه، هر چه اسمش عقد است الا اینکه تخصیص‌هایی زده بشود، مگر اینکه مثلاً غرری باشد، یک مخصصاتی هم برایش آورده است، مازاد بر آن مخصصات و مقیدات چیست؟ اطلاق دارد دیگر ... حتی أحلّ الله البيع اگر واقعاً این بیع باشد و بیع بر این صادق باشد، آن واژه بیعی که در لغت است و استعمال در قرآن و حدیث شده است شامل بیع زمان هم بشود چه اشکالی دارد؟ أحلّ الله البيع. إثم الاشکال در آنجا است که به این بیع می‌گویند یا نمی‌گویند. حالا شما آمدید می‌گویید که این یک لغت مستحدث است و الا در این واژه به حسب قبل این را بیع نمی‌گویند، و الا اگر واقعاً

به این بیع گفته می‌شود چه اشکالی دارد. رسم نبوده است حالا رسم می‌شود، چه اشکالی دارد؟

می‌فرماید: «إذ على تقدير كون مفاد السير موافقاً للعمومات يُحرز بها إمضاء السير من دون حاجة إلى إثبات عدم الردع قهراً» بدون نیاز به اثبات عدم ردع قهراً.

این عدم «من دون حاجة إلى إثبات عدم الردع قهراً» بهتر این است که تبدیل شود به اینکه «يحرز بها إمضاء السير و عدم الردع قهراً» اصلاً احراز می‌شود که ردع نکرده است دیگر، ما نیاز نداریم به آن طرق برای اینکه ردع نکرده است، همین عمومات که موافق سیره است می‌گوید ردع نکرده است دیگر، می‌گوید امضاء کرده است ردع نکرده است، به آن طرق نیاز نداریم که بخواهیم اثبات عدم ردع کنیم.

«و على تدیر كونه مخالفاً لها» و اگر آن عمومات و اطلاقات مخالف با سیره است «كفت تلك العمومات للردع عنها» البته به شرط اینکه آن شرائطی که بعداً می‌گوییم برای ردع سیره در این عمومات و اطلاقات وجود داشته باشد. «كفت تلك العمومات للردع عن السيرة حتى مع إحراز عدم صدور ردع خاص من الشارع بأحد الطرق المذكور» آن عمومات کفایت می‌کند حتی با اینکه ما احراز کنیم و یقین پیدا کنیم عدم صدور ردع خاص و ویژه‌ای از طرف شارع به یکی از طرقی که ذکر شد. به یکی از طرقی که ذکر شد احراز کنیم که ردع خاصی نداشته است. ما ردع خاص نمی‌خواهیم، برای ما ردع عام هم درست است.

مثلاً یقین داریم به حضرت عباس ردع خاصی نسبت به سندهای رسمی ندارد، اسناد رسمی ندارد، به آن طرق گذشته یقین پیدا می‌کنیم که ندارد چون اگر بود لبان و ظهر و فلان و فلان طرق‌هایی که گفتیم. اما نباشد، عمومات داریم. «الأشياء كلها... على ذلك حتى تستبين أو تقم به اليقينة» از این صرف نظر کن «إن الظن لا تغنى من الحق شيئاً» «لا تقف ما ليس لك به علم» همه اینها می‌گوید مطمئن به درد نمی‌خورد، آنچه که علم نداری دنبال نکن، این سندهای رسمی که برای ما علم نمی‌آورد، فوقش یک مطمئن‌ای می‌آورد، پس به این عمومات، به این اطلاقات و به اینها دارد همه اینها را ردع می‌کند. پس دیگر ما نیاز نداریم به آن طرق مشکله و به آن بیانات بگوییم ردع نکرده است، بابا خودش دارد حرف می‌زند و می‌گوید ردع کردم.

پس بنابراین این بحث در جایی است که ما بگوییم به سبب عمومات و اطلاقات و حتی اصول عملیه در بعضی از موارد وظیفه ما روشن نمی‌شود اما اگر وظیفه ما ... روشن بشود دیگر نیازی نداریم به این.

دو صورتش که خیلی روشن شد، یک صورتش ردع ثابت است و یک صورتش عدم ردع ثابت است، دیگر به این طرق‌ها احتیاجی نداریم، این مقدمه اولی است.

«المقدم الثاني: أقسام السير المستحدث»

مقدمه ثانیه این است که این بحث را ما قبلاً هم گفتیم باید یک توجّهی بکنیم به سیره‌های مستحدثه و بعد ببینیم آیا آن دو طریق برای عدم ردع در تمام این اقسام به درد می‌خورد؟ جاری هست یا جاری نیست؟

اقسامی که گفتیم این بود که تار...

اقسام را بخوانیم مشکلی ندارد:

«إِنَّ السَّيْرَ الْمُسْتَحْدَثَ تنقسم الى قسمين؛ **القسم الأول:** السَّيْرُ التي كان منشأها ثابتاً في عصر المعصوم عليه السلام» اصلاً منشأش همان موقع بوده است و لو سیره نبوده است اما منشأش بوده است که قبلاً گفتیم «كالسیر» الناشئ عن ارتكاز معاصر أو عم مصالح معاصر» مثل سیره‌ای که ناشی می‌شود از یک ارتکاز معاصر مثلاً..

س: معاصر معصوم؟

ج: بله معاصر معصوم.

یا از مصالحی که معاصر با معصوم بوده است اما سیره برای آن قرار نگرفته است، مثلاً مثال زدیم به چه چیزی؟ گفتیم در عصر معصوم احیاء اراضی ممات به چه می‌شده؟ به همان کارهایی که در آن زمان متداول بوده است، آن وقت که تراکتور نبوده است، آن وقت که ... نبوده اما در ذهن همه عالم ارتکازشان این بوده است که این خصوصیتی برای این نیست که ما الان با گاو و فلان شخم می‌زنیم، اگر درست هم بشود این هم کافی است اما نبوده است، اما در ارتکاز این بوده است که این خصوصیتی ندارد. کما اینکه الان در ارتکاز ما هست که آیا برای شخم زدن با آن چیزها یا با تراکتور اینها خصوصیت دارد یا اینکه اگر یک جوری بشود که با لیزر بتوانند یک هکتار زمین را آماده کنند مثل اینکه شخم بزنند و ... بتوانند با لیزر آماده کنند، آیا در ارتکاز ما این است که حتماً باید با آنها بشود یا نه اینها در ارتکاز ما خصوصیتی ندارد؟ اگر کسی هم با لیزر توانست این کار را بکند... منتهی یک نکته وجود دارد و آن اینکه در حدّ متعارف باشد و آن هم از اوّل بوده است، اینکه یک نفر تمام زمین‌های عالم را لیزر کند و بگوید همه زمین‌ها برای من شد یا تمام اراضی یک شهر یا اطراف یک شهر را بخواهد این در ارتکاز عقلاً این است که اینگونه زندگی سامان نمی‌گیرد و این درست نیست. اما اینکه در حدّ متعارف حالا چه به واسطه تراکتور این کار را بکند چه همان کاری که تراکتور می‌خواست انجام بدهد با لیزر انجام بدهد، اما هنوز نشده است البته اما در ارتکاز ما این است که اشکالی ندارد. این ارتکاز در زمان معصومین علیهم السلام منشأش بوده است اما حالا سیره اش بعداً درست شده است. این از آن مواردی است که منشأ سیره یک امر ارتکازی است و این ارتکازش بوده است و سیره اش نبوده است و بعد پیدا شده است.

س: ...

ج: حالا همه لازم نیست داشته باشند. حالا ببینیم اینها چه اثری می‌کند در اینها، می‌خواهیم ببینیم آثارش چیست.

«كالسیر» الناشئ عن ارتكاز معاصر أو عن مصالح معاصر» آن وقت هم چنین کاری مصلحت داشته است، مثلاً عینک زدن، آن موقع هم مصلحت داشته است، دید را درست می‌کند، این مصلحت آن موقع هم بوده است که خدا کند یک چیزی درست بشود که ما با زدن آن به چشممان ضعف چشم را ترمیم کنیم پس مصلحتش که بوده است. یعنی این کار آن زمان مصلحت نداشته است؟ داشته است.

«**القسم الثانی:** السَّيْرُ التي كان منشأها حادثاً كأصل وجودها» سیره‌ای که منشأش آن موقع نبوده است و اصلاً منشأش هم حادث است، اصل وجودش هم حادث است، مثل اصل وجودش که مستحدث است آن منشأ هم آن موقع نبوده است. اصلاً زندگی آن موقع

فرموده است زمانی می‌آید که «کاسیائت عاریات» که بله زمانی می‌آید که زن‌ها در عین اینکه لباس تنشان است اما عاریه هستند، یعنی لباس بدن نما دارند، لباس ... می‌پوشند. خبر داده است به اینکه آینده چنین چیزی خواهد شد.

یک چیزهایی را پس ملامح وجودش روشن است یعنی کسی که توجّه می‌کند به فرهنگ جامعه می‌گوید بابا دارد اینطور می‌شود، الان خود ما گاهی یک حدس‌هایی نمی‌زنیم؟ می‌گوییم این وضعی که دارد پیش می‌رود ده سال دیگر جامعه اینطور خواهد شد. مثلاً می‌بینیم یک مدل لباسی آمده است که این یک ویژگی خاصی دارد می‌گوییم ده سال دیگر این رایج خواهد شد. آن اوّل کار که موبایل آمده بود یک عده کمی داشتند اما حدس زده می‌شد که این همگانی خواهد شد چون این یک چیز راحت و آسانی است و هر کسی هر جایی دارد طبعش اقتضاء می‌کند که همگانی بشود، آدم حدس می‌زند. این ملامحش وجود دارد یک وقت اعصار ائمه ... بابا این اواخر اعصار ائمه از زمان حضرت عسکریین علیهم السلام به این طرف می‌فهمیدند همه که اوضاع به گونه‌ای می‌شود که ائمه در دسترس نباشند و نیاز می‌شود به اینکه به فقها مراجعه کنند و دیگر به آنها نمی‌شود مراجعه کرد، آن ملامح سیره رجوع جاهل به فقها معلوم بود که پیدا می‌شود. یا ائمه خودشان فرمودند که بله به زودی تحتاجون إلی به این کتب و اینها را بنویسید که روایت هم وجود دارد.

«السير» التي كانت ملامحها (يعني نشانه‌هایش) و أمارات حدوثش» موجود است در عصر معصوم و یا اگر موجود نیست «أخبر المعصوم عليه السلام بحدوثها».

«النحو الثاني: السير» التي لم تكن ملامحها و أماراتها موجود» اصلاً علامت و نشانه‌ای از آن نبود و اصلاً آن موقع چه کسی در ذهنش می‌آمد مثلاً بانک؟! هیچ کس، اخبار هم نکرده اند. «و لم يخبر المعصوم عليه السلام بحدوثها»

«فالأقسام أربع» آن دوتا ضرب در این دوتا می‌شود چهار تا. «و لا بدّ أن يُلاحظ أنّ الطرق المذكور» هل تجرى في هذه الأقسام أم لا؟» حالا ببینیم آن طرق مذکوره در این اقسام جاری می‌شود یا نمی‌شود که می‌خواستیم بگوییم که دیگر دیگر وقت نیست.

و صلى الله على سيّدنا محمّد و آله الطاهرين.